

Epistemological Feminism: Hegemony Knowledge in the Thought of Dorothy Smith

Helaleh Ghafouri *

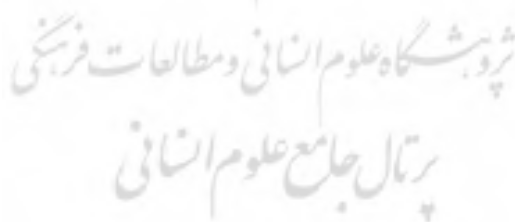
Received: 2019/03/05

Accepted: 2019/06/11

Abstract

How to develop knowledge has been a pivotal part of scholars' thinking for long. Epistemological sociologists are of the opinion that there is a direct relationship between knowledge and society. Dorothy Smith, a feminist sociologist, focuses on the masculine roots in her sociological endeavors. This article is to have a survey of Dorothy Smith's views about sociology as a type of knowledge that has been imposed by men on humanity's life. It is therefore trying to find an answer to this question: What is the role of sexuality in producing knowledge? To answer this, we have followed Dorothy Smith's Standpoint Theory that criticizes the sociology developed on the basis of male-dominated social world and where women are marginalized. This type of sociology has ignored women's experiences, perspectives, and ways of thinking and daily lives. As a result, this sociology is not comprehensive and suffers from bigotry and short-sightedness.

Keywords: Social Standing- Sociology- Dorothy Smith, Sexuality



* Ph.D. Candidate of Sociology, Azad University, Tehran Research Studies Branch
hh.ghafouri@gmail.com

جنسیت‌شناسی معرفتی: دانش سلطه در اندیشه دوروتی اسمیت

هاله غفوری*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۲۰

چکیده

از دیرباز چگونگی تولید معرفت، پرسش بسیاری از اندیشمندان بوده است. جامعه‌شناسان معرفت کسب معرفت، را در ارتباط مستقیم با جامعه می‌دانند و برای آن قائل به ریشه‌های اجتماعی هستند. دوروتی اسمیت به عنوان یک جامعه‌شناس فمینیست با قائل شدن به ریشه‌های مردانه جامعه‌شناسی در مسیر جامعه‌شناسی معرفت قرار دارد. این مقاله با هدف بررسی دیدگاه‌های دوروتی اسمیت در مورد جامعه‌شناسی به‌طور اخص، به عنوان دانشی که توسط مردان بر دنیای اجتماعی انسان‌ها تحمیل شده است، به بحث و بررسی می‌پردازد. و همواره در پی پاسخ به این پرسش است که جنسیت، چه نقشی در تولید معرفت دارد؟ در این راستا رویکرد نظری دوروتی اسمیت در نظریه دیدگاه را دنبال می‌کند که به دنبال نقد جامعه‌شناسی است که بر مبنای اجتماعی مردانه شکل گرفته است و روش‌ها و دیدگاه‌های مردان را پایه قرار داده و زنان را به حاشیه رانده است. جامعه‌شناسی تجربیات، دیدگاه‌ها، نحوه اندیشیدن و زندگی روزانه زنان را نادیده گرفته است. در نتیجه جامعه‌شناسی که می‌بایست دانش کل جامعه باشد قادر به بررسی و آشکارسازی همه پدیده‌های اجتماعی نیست و در این راه دچار تعصب و کوتاه‌بینی شده است.

واژگان کلیدی: خواستگاه اجتماعی، جامعه‌شناسی، دوروتی اسمیت، معرفت،

جنسیت

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران (نویسنده مسئول).

بیان مسئله

انسان‌ها از دیرباز بر حسب نیاز خود خواستار فهمیدن و شناختن دنیای اطرافشان برای رفع نیازهایشان بوده‌اند. شناخت و کسب معرفت نه تنها مد نظر اندیشمندان و فیلسوفان بلکه خواست انسان‌های عادی نیز بوده است. هر کدام از آن‌ها نیز ابزاری خاص برای شناخت به کار می‌برند؛ انسان عامی از دانش عامه و دانشمند از تخصص خود استفاده می‌کند. بر ما روشن است که کسب معرفت پیچیده و گاه دور از دسترس است، لذا این مسئله همواره وجود داشته است که انسان چگونه می‌شناسد؟ ابزار وی برای کسب معرفت چیست؟ آیا این تنها ذهن است که شروع به شناخت می‌کند و امری درونی است؟ یا امری بیرونی است که در ذهن ما شکل می‌گیرد؟ و یا اینکه همواره رابطه‌ای بین ذهن و عین وجود دارد؟ موقعیت اجتماعی افراد چه تأثیری در آنچه می‌شناسد، دارد؟ و نحوه و میزان شناخت چگونه است؟ طی سده‌ها متفکران در پی پاسخ به این قبیل پرسش‌ها بوده‌اند و به تبع آن نظریه‌های مختلفی در رابطه با آن شکل گرفته است. به دنبال این دیدگاه‌ها همواره این سؤال‌ها مطرح بوده است که در فرآیند معرفت چه اموری دخالت دارند؟ چه عواملی باعث یا مانع گسترش معرفت می‌شود؟ و این عوامل تا چه اندازه تعیین‌کننده هستند؟ جواب به این سؤالات در ارتباط با جامعه‌شناسی معرفت قرار خواهد گرفت. هر یک از اندیشمندان به‌گونه‌ای و با درجه‌ای از تعیین بدان‌ها پاسخ داده‌اند.

همزمان با شکل‌گیری موج دوم فمینیسم در اوایل دهه ۶۰ و در ادامه آن در دهه ۷۰ میلادی در برخی از کنفرانس‌های جامعه‌شناسی برخی زنان جامعه‌شناس این بحث را مطرح کردند که جامعه‌شناسی با نادیده گرفتن زنان، دیدگاه‌ها و خواسته‌های مردانه را بر جامعه تحمیل می‌کند و همچنان در پی ترویج آن است. دوروتی اسمیت به عنوان یکی از این جامعه‌شناسان نیز موضع خود را در این باره با صراحت بیان می‌کند و انتقاد می‌کند که جامعه‌شناسی به دلیل اینکه خواستگاهی مردانه دارد، لذا دچار تعصب جنسیتی شده است و نظریات و تحقیقات آن قابل تعمیم به زنان نیست. اسمیت

جامعه‌شناسی را متهم به یک نوع پیش‌داوری جنسیتی می‌داند و این امر را به لحاظ روشی یک ضعف برای این رشته به حساب می‌آورد (Smith, 1974). به نقل از صادقی فسائی، (۱۳۸۹، ص. ۱۸۶). پاملا آبوت و کلر والاس نیز به جامعه‌شناسی رایج انتقاد کرده‌اند و آن را علمی جانبدارانه تلقی می‌کنند که بر مبنای جنسیتشان در نظریات خود بخش بزرگی از اجتماع را نادیده گرفته‌اند. در ادامه این نظریات آن اکلی نیز علت جنس‌گرایی جامعه‌شناسی را تسلط مردان بر این حرفه و ایدئولوژی جنسیت می‌داند که فروتری زنان را امری طبیعی تلقی می‌کند (Oakley, 1972). به نقل از صادقی فسائی، (۱۳۸۹، ص. ۱۸۶).

با بررسی و تأمل در این نظریات این موضوع آشکار می‌گردد که این نظریه‌پردازان با انتقاد به خاستگاه جامعه‌شناسی به نقد از نادیده گرفته شدن زنان در این رشته می‌پردازند و برای این علم قائل به ریشه‌های اجتماعی هستند. با مد نظر قرار دادن اصول و مواضع جامعه‌شناسی معرفت به این نتیجه خواهیم رسید که دوروتی اسمیت با موضعی که نسبت به جامعه‌شناسی دارد در چارچوب جامعه‌شناسی معرفت جای می‌گیرد.

دوروتی اسمیت یک فمینیست مارکسیست است که چندین دهه مشارکت علمی و فعال، یک تصور جامعه‌شناختی فعال از دانشگاهیان الهام‌بخش و چالش‌برانگیز و متخصصان را با زنان و مردان "عادی" ترکیب می‌کند تا چگونگی ساماندهی روابط و قدرت اجتماعی در زندگی روزمره را بررسی کند. از جمله مقالات و کتاب‌های او می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: جهان روزانه به عنوان مسئله: یک جامعه‌شناسی فمینیستی (۱۹۷۶). فمینیسم و مارکسیسم: نقطه آغاز، راه حرکت (۱۹۷۷). هر جا ستمگری است، مقاومت نیز هست (۱۹۷۹). زنان، طبقه، خانواده (۱۹۸۱). عملکردهای ذهنی قدرت: دانش جامعه‌شناسی فمینیستی (۱۹۹۰). نوشته‌ها، واقعیت‌ها و زنانگی: بررسی روابط حاکم (۱۹۹۰). نوشتن درباره جامعه: انتقاد، نظریه، تحقیقات (۱۹۹۹). قوم‌نگاری نهادی: جامعه‌شناسی برای مردم (۲۰۰۵) (کی. کارول، ۲۰۱۰، ص. ۱۰).

این مقاله با هدف بحث و بررسی دیدگاه‌های دوروتی اسمیت در مورد رابطه تولید علم جامعه‌شناسی با زمینه‌های اجتماعی تولید آن به دنبال پاسخ به این پرسش اساسی است که جنسیت چه نقشی در تولید معرفت دارد و با برقرار کردن رابطه دستگاه نظری دوروتی اسمیت با جامعه‌شناسی معرفت در پی بررسی پیامدهای جنسیتی شدن علم جامعه‌شناسی خواهیم بود.

چارچوب نظری

مسئله معرفت از مهمترین موضوعاتی است که سراسر تاریخ بشری با آن درگیر بوده است. شناخت چیست و انسان چه چیز را چگونه می‌شناسد؟ باورهای انسان چگونه شکل می‌گیرد و چه عواملی این باورها را هدایت می‌کند؟ و سؤالات زیادی از این قبیل که فیلسوفان، اندیشمندان، جامعه‌شناسان و ... هر کدام به صورتی در پی پاسخ به این پرسش بوده‌اند. جامعه‌شناسی معرفت یکی از شاخه‌های اصلی جامعه‌شناسی به عنوان یک سنت فکری فلسفی-جامعه‌شناسی است که در پی بررسی رابطه بین انواع معرفت و عوامل اجتماعی تولید آن معرفت است. کسب معرفت در ارتباط با جامعه قرار می‌گیرد و فرآیند شناخت روندی اجتماعی خواهد گرفت. بدین معنا که نه تنها جامعه در رابطه با توزیع و ادامه معرفت قرار دارد، بلکه سبب تولید _ با درجات مختلف تعیین _ آن نیز است. تأکید جامعه‌شناسی معرفت بر عوامل اجتماعی تولید معرفت در پی بررسی این موضوع است که چگونه نیاز به معرفت و پیوستگی در آن منجر به شکل‌گیری معرفت جدید می‌شود. جامعه‌شناسی معرفت در تاریخ مختصر خود به عنوان یک زمینه مطالعه، کل قلمرو ایدئولوژیک (ایده‌های دانش، تئوری‌ها و ذهنیت‌ها) را در بر گرفته است و در تلاش برای درک این موضوع است که چگونه این قلمرو با نیروهای اجتماعی و سیاسی خاصی ارتباط دارد؟ (MacCarthy, ۲۰۰۰, p. ۵۳).

کار کارل مارکس، ویلهم دیلتیای و فردریش نیچه تأثیر بسیار زیادی در افکار ماکس شلر، ماکس وبر و کارل مانهایم به عنوان صاحب‌نظران اصلی در جامعه‌شناسی معرفت

داشته‌اند. ماکس شلر به عنوان اندیشمندی که برای اولین بار اصطلاح جامعه‌شناسی معرفت را به کار می‌برد این علم را "دانشی می‌داند که موضوع آن، بررسی روابط و پیوندهای میان انواع زندگی اجتماعی و اقسام گوناگون معرفت است" (علیزاده و همکاران، ۱۳۸۸، ص. ۲۵). همچنین کارل مانهایم به لحاظ نظری جامعه‌شناسی معرفت را تحلیل رابطه میان معرفت و هستی اجتماعی می‌داند و به لحاظ عملی، پژوهشی تاریخی و جامعه‌شناختی است که می‌کوشد صورت‌هایی را که این رابطه متقابل (معرفت - هستی اجتماعی) در جریان تحول فکری و معنوی بشری به خود گرفته را مورد بررسی قرار دهد (همان، ص. ۲۷).

گذاره اصلی جامعه‌شناسی شناخت از کارل مارکس اقتباس شده است که باور دارد هستی اجتماعی انسان تعیین‌کننده آگاهی اوست. از نظر مارکس اندیشه آدمی بر اساس فعالیت انسانی و بر پایه روابط اجتماعی ناشی از این فعالیت استوار است. از این رو بحث زیرساخت/رو ساخت، یکی از مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی شناخت را باز می‌کند. این بحث با شلر آغاز شد و همواره با این درک همراه بود که میان اندیشه و یک واقعیت زیربنادی غیر از اندیشه، رابطه وجود دارد (برگر و لوکمان، ۱۳۹۴، ص. ۱۴). از نظر پیتربرگر و توماس لوکمان جامعه‌شناسی شناخت آنچه را که "شناسایی" نام می‌گیرد، مورد بررسی قرار می‌دهد. اما آن‌ها این شناسایی را در پیوند با موقعیت‌های اجتماعی می‌دانند؛ زیرا این شناسایی در این موقعیت‌ها ظاهر می‌شوند و انتفال می‌یابند. لذا در رابطه با این شناسایی باید فرآیند آن را در نظر گرفت. همچنین برگر و لوکمان بر این باورند که جامعه‌شناسی شناخت با تحلیل ساخت اجتماعی واقعیت در ارتباط است و در پی آن است تا بررسی کند چگونه فرآیند شناسایی به یک واقعیت مسلم تبدیل می‌شود.

از نظر کنویلاخ هم تنش میان فرد و جامعه از محورهای اصلی پرسش‌های جامعه‌شناسی معرفت است. او انتقاد خود را به جامعه‌شناسی وارد می‌کند که تنها ساختارها، روابط و گفتمان‌ها را در نظر می‌گیرد و بیان می‌کند حتی اگر جامعه از این

ساختارهای کلان تشکیل شده باشد باز هم کنشگران، کارگزاران اصلی در این ساختارها هستند. از نظر بلاخ معرفت سبب پیوند ذهنیت با جامعه است. او بیان می‌کند که معرفت به هیچ وجه به تمامی موجودی معانی ذهنی موجود در آگاهی فرد ارجاع داده نمی‌شود، بلکه منظور از معرفت آن چیزی است که ما آن را واقعی تلقی می‌کنیم و چیزی که دیگران نیز آن را واقعی تلقی کنند (کنوبلاخ، ۱۳۹۶، ص. ۱۴). آنجا که کنوبلاخ رابطه میان ساختار اجتماعی و ساختار معرفت را بررسی می‌کند بر این باور است که ذخیره معرفت اجتماعی، ذخیره معرفت ذهنی است. از نظر بلاخ مسئله اصلی در حوزه جامعه‌شناسی معرفت را به صورت سه مقوله می‌توان بیان کرد:

۱. معرفت چگونه و تا چه اندازه دارای ویژگی اجتماعی است؟
۲. آیا ویژگی اجتماعی یا جامعه‌جویی معرفت دارای خصلت تعیین‌شدگی است؟ یعنی آیا جامعه تعیین‌کننده معرفت است یا ارتباط جامعه و معرفت از نوع ارتباط همبستگی یا از نوع ارتباط سازگار است؟
۳. تا چه میزان آن چیزی که معرفت خوانده می‌شود معرفت است و عقیده نیست؟ (همان، ص. ۱۸).

کنوبلاخ در ادامه بیان می‌کند که در جوامع ساده معرفت با معیار جنسیت و سن نابرابرانه توزیع می‌شود، اما در جوامع مدرن ساختار نابرابری‌های اجتماعی به مراتب پیچیده‌تر است. در این جوامع تمایزهای طبقاتی و قشری جایگزین تمایزهای رتبه‌ای می‌شود. و از آنجا که نظم نهادینه شده و ساختار نابرابری اجتماعی سبب شده‌اند تا توزیع معرفت اجتماعی بسیار پیچیده شود، بنابراین نمی‌توان همگنی میان ساختار نهادینه شده جامعه با ساختار معرفتی را از پیش مسلم دانست (همان، ص. ۳۴۷).

مبحثی که در جامعه‌شناسی معرفت مطرح می‌شود رابطه علم و جنسیت است که در رابطه مستقیم با نظریات جامعه‌شناسان فمینیستی چون دوروتی اسمیت قرار می‌گیرد که به ریشه‌های اجتماعی جامعه‌شناسی جنسیتی انتقاد کرده‌اند و در این راستا مجموعه‌ای

از نظریات در نظریه‌های دیدگاه^۱ حول این موضوع بسط و گسترش یافته است. کنوبلاخ در بیان رابطه علم و جنسیت می‌گوید در مسیری، معرفت و جنسیت از دیدگاه جامعه‌شناسی معرفت به یکدیگر می‌رسند (کنوبلاخ، ۱۳۹۶، ص. ۳۰۷).

رابطه علم و جنسیت از دیدگاه فمینیستی مورد نقد قرار گرفته است و فمینیست‌ها بر این باورند که علم زیر سلطه جنسیت قرار گرفته است. آنان بر این باورند که با وجود وضعیتی که علم دارد عدم عینیت در علم به وضوح مشاهده‌پذیر است. از دیدگاه این فمینیست‌ها علم جنسیتی و از جنس مردان است و در تولید و بازتولید علم زنان نادیده گرفته می‌شوند؛ لذا آنچه در جهان بازتاب می‌یابد علمی جنسیتی است که فاقد عینیت است. برای روشن‌تر شدن مسئله به چندین علوم طبیعی اشاره می‌کنند که در اکثر موارد مردانه است؛ مانند علم فیزیک یا مهندسی. اما تعدادی از فمینیست‌ها حتی محتوای علم را نیز مردانه می‌انگارند، مانند علم پزشکی. و در حوزه علوم اجتماعی می‌توان به جامعه‌شناسی اشاره کرد که دورتی اسمیت از آن به عنوان یک علم مردانه نام می‌برد. دورتی اسمیت به عنوان یک جامعه‌شناس فمینیست در مورد این دیدگاه به رابطه تولید علم (علی‌الخصوص جامعه‌شناسی) و زمینه‌های اجتماعی تولید آن (به ویژه ساختار مردسالار جامعه) اشاره کرده است.

اندیشه دانا هاراوی (Donna J. Haraway، ۱۹۴۴) استاد مطالعات فمینیستی بر این مبنا قرار دارد که معرفت به وضعیت شناسنده وابسته است. وی حیات علم را وابسته به موضوع خاص و دیدگاه و بدن مشاهده‌گر می‌داند. همچنین از نظر سوزان استار علم اکوسیستمی است که امور شخصی، مباحث عمومی و دگرگونی‌های اجتماعی به آن راه پیدا کرده‌اند (همان، ص. ۳۰۹). از منظر این دیدگاه‌ها جدایی کنشگر و موضوع کنش که از زمان دکارت معتبر بوده است زیر سؤال می‌رود. لذا در دنیای امروز جدایی معرفت و کنشگر ملغی تلقی می‌شود و در این رابطه است که از دیدگاه فمینیست‌ها،

^۱ Standpoint Theories

معرفت نه تنها جدا از جنسیت نیست، بلکه همواره در رابطه تنگاتنگ با آن قرار دارد. از نظر بلاخ جامعه‌شناسی معرفت بر این باور است که فرد شناسنده در پیوندی اجتماعی و آگاهانه درگیر روند شناخت و ارتباط با موضوع شناسایی می‌شود.

فمینیست‌ها بر این باورند که جنسیت ساخته جامعه است و زن بودن یا مرد بودن پدیده‌ای سیاسی و اجتماعی است. انسان‌ها چه زن و چه مرد بعد از تولد یاد می‌گیرند که زن باشند یا مرد و بر مبنای زن بودن یا مرد بودن نقش‌های‌شان را در جامعه بر عهده بگیرند. و آن‌ها بر این باورند که جامعه طوری ساختار بندی شده است که همواره مرد بودن برتر از زن بودن است. تمامی فمینیست‌ها بر این نظر توافق دارند که ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جنسیت انسان‌ها را شکل می‌دهند، اما بر مبنای هدف‌هایشان و تبیین فرادستی و فرودستی اختلاف نظر دارند. لذا در راستای جامعه عمل پوشاندن به این خواسته‌ها در هر دوره‌ای و بر مبنای مقتضیات آن زمان چندین موج شکل گرفته است که در اینجا به آن پرداخته نمی‌شود.

از نظر اپولیت آدرلف تن (۱۸۲۸-۱۸۹۳) _ یکی از نمایندگان اثبات‌گرایی _ که درصدد بود تا تأثیر محیط اجتماعی اطراف را بر شیوه زندگی انسان بررسی کند، عوامل عینی مانند جنسیت، سن، شغل و محفل دوستان نقش مهمی در زندگی مشترک انسان‌ها دارد (کنوبلاخ، ۱۳۹۶، ص. ۳۶۳). دورتی اسمیت نیز در دوره‌ای از تاریخ زاده شده است که تازه موج اول فمینیسم شکل گرفته بود و تا زمانی که درجه دکترایش را گرفت موج دوم نیز شروع شده بود. این موج را جنبش آزادی‌بخش زنان می‌دانند که خواستار رفع تبعیض جنسیتی و پایان دادن به نابرابری‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هستند. همچنین دوروتی اسمیت در دوره لیسانس با کارل مارکس آشنا شد که بر دوروتی اسمیت تأثیر به‌سزایی داشت. در کل می‌توان اینگونه جمع‌بندی کرد که اسمیت پیوندهای تأثیرگذاری با نظریه‌پردازانی چون کاری مارکس و آلفرد شووتز دارد. بنابر تئوری مارکسیستی، اسمیت بیگانگی را به سرمایه‌داری طبقه‌بندی شده جنسیتی تکامل می‌دهد و در کار خود تحت عنوان فمینیسم و مارکسیسم توضیح می‌دهد که چگونه

روابط عینی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تعیین‌کننده و شکل‌دهنده ظلم و ستم به زنان است. همچنین بر مبنای نظریه شوتز توضیح می‌دهد که افراد به عنوان "انواع" تجربه می‌شوند که بر پایه مفهوم‌های umwelt و mitwelt توسعه یافته است.

دوروتی اسمیت برای توضیح و به نظم کشیدن اندیشه‌اش، نظریه دیدگاه را بسط و گسترش می‌دهد. نظریه دیدگاه‌ها برای اولین بار در کارهای هگل دیده شده است، اما بعداً فمینیست‌ها در راستای دیدگاه‌های خودشان آن را بسط و گسترش دادند. این نظریه از این استدلال مارکسیستی سرچشمه می‌گیرد که افراد طبقات مختلف به دانش‌های خاصی دسترسی دارند. در ادامه فمینیست‌ها در دهه ۷۰ میلادی با الهام از این بینش مارکسیستی به بررسی چگونگی نابرابری بین زن و مرد بر اساس تولید دانش پرداختند. لورین کود، فمینیست کانادایی، این سؤال را مطرح می‌کند که آیا جنسیت داننده یا شناسا به لحاظ معرفت‌شناختی مهم است؟ کود از جمله فمینیست‌هایی بود که درباره مفاهیمی چون اقتدار، قدرت و مردانگی در خلق و تولید دانش اظهارنظر کرد (صادقی فسائی، ۱۳۸۹، ص. ۱۹۲).

نظریه دیدگاه، تلاش برای برپاکردن نظریه‌ای متمایز است که تجربه‌ها و دیدگاه زنان را صورت‌بندی می‌کند. این نظریه به عنوان معرفت‌شناسی تمایل به جذب مفاهیم ایدئولوژی یا جامعه‌شناسی معرفت برای تبیین عقاید فردی دارد (Hawkesworth, ۱۹۹۹, p. ۱۵۰). این نظریه یک بحث معرفت‌شناسی فمینیستی است که بر موقعیت اجتماعی صاحب‌شناخت تأکید دارد؛ لذا در اعتبار همه رویکردها به یک نسبت شک می‌کند و برای آن‌ها نسبتی مساوی قائل نیست. از دیدگاه این نظریه تولید دانش فعالیتی سیاسی است و نظریه‌پردازان فمینیست این نظریه می‌کوشند این نظر را که تمامی دانش به یک اندازه معتبر است را رد کنند و بگویند که باید نشان داد برخی یافته‌های پژوهشی و توضیحات نظری از یافته‌ها و توضیحات دیگر بسنده‌تر است. یا بتوان نشان داد که برخی گزاره‌ها، به رغم جانبداری اجتناب‌ناپذیرشان، واقعیت اجتماعی را بهتر از گزاره‌های دیگر بیان می‌کند (آموت و والاس، ۱۳۹۱، ص. ۲۸۴). نظریه‌پردازان نظریه

دیدگاه بر این موضع خود پافشاری می‌کنند، چرا که باور دارند مبنای کار آنان تجربیاتی است که در اجتماع وجود دارد و خود را از پیش داوری و تعصب به دور می‌دانند، اما در مقابل دانش مردان ناقص و از دیدگاه و با موضع‌گیری‌های جنسیتی خود، زنان را به حاشیه رانده است. اما این نظریه‌پردازان، دانش زنان را از آن جهت دارای اهمیت می‌دانند که حاصل انتقاد به دانش‌هایی است که آنان را نادیده گرفته است، لذا این دانش‌های تحریف‌شده‌ای هستند که در راستای مشروعیت بخشیدن و تداوم وضع سلطه‌گراانه مردان عمل می‌کنند. نظریه‌پردازان نظریه دیدگاه به این نوع دانش جانبدارانه به عنوان دانشی که ریشه در جنسیت و موقعیت اجتماعی دارد نگاه می‌کنند و به خواستگاه جنسیتی آن انتقاد دارند و از فمینیسم به عنوان علمی که کمتر جانبدارانه است و به دنبال یافتن آنچه حقیقت است، نام می‌برند.

نظریه دیدگاه در فمینیسم ابتدا توسط سارا هاردینگ مطرح شد. از دیدگاه هاردینگ شناختن توسط کسانی که به حاشیه رانده شده‌اند می‌تواند درهای تازه‌ای برای تحقیقات اجتماعی بگشاید. این گروه‌ها مجهز به تجربیات متفاوتی هستند که دیگر گروه‌ها فاقد آن می‌باشند. هاردینگ زنان را مورد توجه قرار می‌دهد و بر تجارب و بینش‌های خاص آنان تأکید می‌کند که می‌تواند زمینه دانشی نو را فراهم کند؛ اما هاردینگ تنها زندگی زنان را سوژه اصلی خود قرار نمی‌دهد بلکه در تکامل اندیشه‌هایش به جنبش‌های زنان به عنوان منبعی برای تولید بینش‌ها و دیدگاه‌های جدید در راستای تولید معرفت توجه می‌کند. سارا هاردینگ برای مبارزه با معرفت‌های مردمحورانه و هنجاری شده می‌گوید نباید تنها زنان را همچون "افزوده‌ای" به آن معرفت و دانش مسلط مردانه اضافه کرد، بلکه می‌بایست پژوهش‌های علمی‌ای برای زنان تعریف نمود که تجربیات زنان را به عنوان مسئله و موضوع پژوهش خود تعریف نمایند؛ پژوهش‌هایی که به دست پژوهشگران زن و فمینیست انجام شوند (هاردینگ، ۱۳۹۴).

این نظریه دیدگاه‌های متنوعی دارد و این تنوع در دیدگاه‌ها را می‌توان به تنوع در تجربه‌هایی دانست که زنان زیر سلطه، به علت تنوع در نوع ستم، در زندگی خود با آن

روبه‌رو هستند. هر گروه از زنان که در جامعه‌های مختلف به گونه‌های متفاوت سلطه را تجربه می‌کنند امکان این را دارند که بینش‌های متفاوتی را از موضوع داشته باشند و همین خود منجر به تنوع در دیدگاه‌های این نظریه شده است و هر کدام از نظریه‌پردازان نظریه دیدگاه به طرق گوناگونی و از موضعی مختص به خود، در پی تبیین زیر سلطه قرار گرفتن زنان شده‌اند. نظریه‌پردازان نظریه دیدگاه قائل به این نیستند که تجربیات زنان به خودی خود حائز اهمیت است، بلکه زنان به دلیل موقعیت زیرسلطه و تجربیاتی که کسب می‌کنند توانایی بازگویی و نشان دادن بهتر حقایق را دارند تا گروه سلطه‌گری که در پی تحکیم پایه‌های سلطه و موقعیت برتر خود است. دوروتی اسمیت هم یکی از استدلال‌کننده‌ها و گسترش‌دهندگان نظریه دیدگاه است. طبق نظر او افراد بر اساس موقعیت اجتماعی‌شان، جهان را از یک دیدگاه خاص می‌بینند. دوروتی اسمیت در یکی از آثار خود درباره نظریه خود می‌گوید من یک جامعه‌شناس و خواستار جامعه‌شناسی هستم که بتواند درک فمینیستی ما را در مقیاس بزرگ از روابط اقتصادی و همچنین فرآیندهایی که زندگی ما را به عنوان یک زن شکل می‌دهد، توسعه بخشد. اندیشه من درباره پدرسالاری و سرمایه‌داری بر روی آن تمرکز دارد که چگونه ستم جنسی، قسمتی از ستم طبقاتی شده است. این نظریه به عنوان تقلیل ستم جنسی به ستم طبقاتی نیست، بلکه تلاش می‌کنم تا دریابم این دو چگونه با هم در ارتباط هستند. ما چیزهای زیادی درباره جامعه، اقتصاد و فرآیندهای اقتصادی داریم و مشکلات اساسی ما به صورت مستقیم و غیرمستقیم به این‌ها گره خورده‌اند (اسمیت، ۱۹۸۴، ص. ۳۹۷). دوروتی اسمیت در پژوهش که بررسی نقش دانش به عنوان نیروی سلطه در جامعه است از جامعه‌شناسی انتقاد می‌کند که چگونه عاملی برای تسلط بر زنان و گسترش دنیای مردان شده است. فمینیست‌ها بر این باورند که جامعه‌شناسی با تجربیات آن‌ها هم‌خوانی ندارد و اگر حتی نظریه‌ای درباره آن داشته باشد از دید مردان و از نقطه نظر آن‌ها بوده است. فمینیست‌ها همواره در پی پاسخ به این سؤال بوده‌اند که چرا جامعه‌شناسی چنین موضعی دارد؟ اسمیت علت را این

دانست که برای دنیای زنان و تجربه آن‌ها از زندگی ارزشی قائل نیستند و آن را ذهنی و شخصی می‌دانستند. حال آنکه تجربیات و مسائل مورد توجه مردان مبنای پیدایش دانش واقعی به حساب می‌آید. در نتیجه دانش جامعه‌شناسی زنان را از دریچه چشم مردان تصویر می‌کرد نه چنان که زنان خود را می‌دیدند. این علم که مدعی بود نگاهی مستقل و بی‌طرفانه به واقعیت دارد، در عمل آن را از دیدگاه مردان می‌دید (آبوت و والاس، ۱۳۹۱، ص. ۲۳).

از دیدگاه دوروتی اسمیت زنان دارای نگرش خاصی هستند که برگرفته از تجربیات خاص آنان در زندگی روزانه‌شان است و روش و بینش‌های منحصر به خود را دارند اما در جامعه‌شناسی این نگرش‌ها، باورها و شناخت‌ها جایی نداشته است و به کل به حاشیه رانده شده است. اسمیت همچنین اظهار می‌کند که جامعه‌شناسان به گونه‌ای پرورده می‌شوند که نظریات، نگرش‌ها و عملکردهایشان را در جهت حفظ منافع و نگه‌داشت طبقه سلطه‌گر قرار دهند. او بر این باور است که جامعه‌شناسی به دست طبقه حاکم افتاده است و خاستگاه آن حفظ نظم موجود است. دوروتی اسمیت از نظریه دیدگاه استفاده کرد تا نشان دهد که چگونه علوم اجتماعی، به ویژه جامعه‌شناسی، به وسیله ایدئولوژی زیر سلطه قرار گرفته است. و این ایدئولوژی منعکس‌کننده دیدگاه نخبگان حاکم است (cannon, ۱۹۹۶).

اسمیت در نظریه دیدگاهش بیان می‌کند که دیدگاه زنان درباره جامعه‌شناسی این حقیقت را آشکار می‌کند که جامعه‌شناسی علمی جانبدارانه است و عینیت خود را از دست داده است. چشم‌انداز زنان این واقعیت را برملا می‌سازد که جامعه‌شناسی در دست مردان است و آنگونه که باید علمی برای همه جامعه باشد، نیست؛ لذا خواستار حضور زنان در عرصه‌های مختلف جامعه‌شناسی و علی‌الخصوص جامعه‌شناسی است که برای زنان سودمند باشد و به جای شروع از مفاهیم انتزاعی جامعه‌شناسی مردان به دنیای واقعی زندگی روزمره زنان وارد شود و آن را نقطه شروع کار خود قرار دهد. یعنی همواره جامعه‌شناسی که برای زنان و به دست آنان باشد.

پاتریشا هیل کالینز از دیگر جامعه‌شناسان فمینیست است که در حوزه نظریه دیدگاه، نظریه‌پردازی کرده است. او در نظریه آفریقامداری از نادیده گرفتن نژاد در فمینیسم انتقاد می‌کند. کالینز فمینیسم آفریقامداری را توصیف می‌کند که گونه منحصر به فردی از دانش اجتماعی است. کالینز استدلال می‌کند که ماتریس ظلم و ستم -یک سیستم به هم پیوسته نژاد، جنسیت و ستم طبقاتی و امتیازات- به زنان آمریکایی آفریقایی تبار دیدگاه متمایزی داده است که از این طریق می‌توانند وضعیت حاشیه‌ای را درک کنند. این دیدگاه مدعی است که دانش در تجربیات خاص گروه‌ها ریشه دارد. مواضع اجتماعی متنوع عاملان دانش (مثلا زنان سیاه پوست، زنان طبقه کارگر و...) انواع کثیری از دانش را که هر یک محدود و ناقص هستند به وجود می‌آورد. دانش حاوی احساسات، ارزش‌های شخصی و منابع و علایق تولیدکنندگان است و در نتیجه پیامدهای اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای به همراه دارد (سیدمن، ۱۳۹۲، ص. ۳۰۶).

کالینز علاوه بر تأکید بر تبعیض جنسی و نابرابری‌های اجتماعی، به نژاد به عنوان عامل ظلم و ستم به زنان آفریقایی تبار نگاه می‌کند. زنان سیاه پوست علاوه بر تجربه جنسیتی و طبقاتی با تبعیض نژادی نیز روبه‌رو هستند که این خود آن‌ها را در برابر سایر زنان تحت سلطه در موضع پایین تری قرار می‌دهد و منجر به سرکوب بیشتر آن‌ها می‌شود. این سرکوب به حوزه دانشگاه نیز وارد شده است و اندیشه‌های انتقادی آنان در محیط دانشگاه نیز با سرکوب مواجه است. این اندیشه‌های انتقادی برخاسته از وضعیت طبقاتی، جنسیتی و نژادی آنهاست و سبب شده است که نسبت به سایر زنان هم در جایگاه فرودست تری قرار بگیرند و در نهادهای تولید دانش هرچه بیشتر به حاشیه رانده شوند. کالینز در پی حضور هر چه بیشتر زنان سیاه‌پوست در حوزه تولید دانش است؛ چراکه زنان سیاه‌پوست به دلیل تجربه منحصر به فردی که از ترکیب تبعیض نژادی جنسیتی و طبقاتی دارند، توانایی تولید معرفتی را دارند که تا الان نادیده و یا سرکوب شده است.

جامعه‌شناسی فمینیستی دوروتی اسمیت

در نگرش فمینیست‌ها، زنان و مردان ساخته جامعه‌اند و می‌توان توضیحی اجتماعی برای فرادستی مردان ارائه کرد (سیدمن، ۱۳۹۲، ص. ۲۷۱). از دید فمینیست‌ها، جهان اجتماعی پدیده‌ای جنسیتی است. اگر از زنان انتظار می‌رود که احساسات حمایتی نشان دهند و نقش‌های مراقبتی را بر عهده بگیرند و از مردان انتظار می‌رود که پرخاشگر باشند و نقش‌های رهبری را بر عهده بگیرند، این نتیجه سازمان اجتماعی است نه طبیعت. تفاوت‌های جنسیتی میان مردان و زنان محصول جامعه است و این تفاوت‌ها تنها به یک دلیل ایجاد می‌شود: تداوم بخشیدن با سلطه مردان (همان، ص. ۲۷۲).

تعدادی از فمینیست‌ها بر این باور بوده‌اند که موقعیت نابرابر زنان با مردان ناشی از تفاوت‌های زیست‌شناختی، روانی و احساسی است در حالیکه دیگران دیدگاه متفاوتی دارند؛ اما در کل همه بر این باور اجماع دارند که تمام زنان در زندگی خود یک تجربه مشترک دارند و آن اینکه همه آنان به‌گونه‌ای زیر سلطه مردان قرار دارند و لذا از این دیدگاه همه زنان زندگی مشابهی دارند.

دیدگاه هستی‌شناسانه دوروتی اسمیت همچون بسیاری دیگر از فمینیست‌ها بر تفاوت‌های میان زنان و مردان تأکید دارد، اما بر این باور بود که تجربیاتی که زنان در زندگی خود دارند، ناشی از تفاوت‌های زیستی و احساسی میان زنان و مردان نیست، بلکه این جامعه است که تعیین‌کننده موقعیت‌های اجتماعی متفاوت و نابرابر زنان است. در این راستا بیان می‌کند از همان ابتدا و بعد از تولد بر حسب جنسیت موقعیت‌های اجتماعی تعیین می‌گردد و زنان از همان ابتدا وظایف خانه، همسراری، مراقبت از کودکان و اعضای خانواده را بر عهده دارد. پس چون تمام زنان یک تجربه مشترک دارند در نتیجه آنان هم مانند سایر طبقات در یک طبقه قرار می‌گیرند.

اسمیت از سایر نظریه‌پردازان فمینیستی که بر این باورند سرچشمه ستم بر زنان نظام نقش مبتنی بر جنس، خانواده، هنجار یا دولت و پدرسالاری است، فاصله می‌گیرد. اسمیت بر ساز و کار اساسی اما نادیده گرفته‌شده‌ای در سلطه اجتماعی تأکید می‌کند:

دانش و گفتمان‌های ابژه شده؛ از همین نقطه است که جامعه‌شناسی فمینیستی دوروتی اسمیت شروع می‌شود. وی پروژه مشخصی دارد: جامعه‌شناسی فمینیستی زن‌محور. هدف او عبارت است از تحلیل این امر که ترکیب‌بندی‌های قدرت چگونه موجب ارتقاء آگاهی و عمل سیاسی و انتقادی زنان می‌شوند. اسمیت جامعه‌شناسی فمینیستی را در نظر دارد که به تبدیل زنان به عاملان اجتماعی کمک کند تا آگاهانه زندگی‌شان را بسازند (سیدمن، ۱۳۹۲، ص. ۲۷۸). وی تلاش دارد روابط سلطه و منشاء این روابط را در نظر زنان نمایان کند و در این راستا به ساختارهایی اشاره دارد که این روابط سلطه از آن سرچشمه می‌گیرد. هدف اسمیت آن نیست که تحلیل نهادی از سازوکارهای پیونددهنده نژادپرستی، تبعیض جنسی و سرمایه‌داری به یکدیگر را به دست دهد. بلکه او بر ویژگی‌های بنیادین، مشترک و اساسی روابط سلطه در جوامع سرمایه‌داری غربی معاصر متمرکز است: نقش دانش به منزله نیروی اجتماعی سلطه (همان).

جامعه‌شناسی فمینیستی دوروتی اسمیت نوعی جامعه‌شناسی است که علایق نومارکسیستی به ساختارهای تسلط را با بینش‌های پدیده‌شناختی در مورد انواع عرصه‌های ذهنی و کنش متقابل در سطح خرد تلفیق می‌کند. به نظر اسمیت این عرصه‌های گوناگون زندگی روزانه را عموماً ساختارهای کلانی شکل می‌بخشند که خود آن‌ها با ویژگی‌های تاریخی ضرورت اقتصادی شکل گرفته است (ریتزر، ۱۳۸۹، ص. ۴۹۹). برای مثال یک مرد سیاه‌پوست طبقه متوسط دنیا را متفاوت از دید زن سیاه‌پوست طبقه پایین می‌بیند. اسمیت در نظریه‌اش بر به حاشیه راندن زنان تأکید می‌کند و بر این باور است که زنان به دلیل به حاشیه رانده شدن بهتر می‌توانند باورهای موجودی را به حاشیه بکشند که مردان در پی آن هستند.

اسمیت به مفهوم دوپارگی اشاره دارد. او تجربه دوپارگی را در جدایی میان توصیف علمی اجتماعی و تجربه ملموس انسان‌ها، میان تجربه محسوس زنان و نمونه آرمانی پدرسالارانه‌ای که آن‌ها در توصیف تجربه‌شان به کار می‌برند، میان خرد و ساختارهای جهانی کلانی که بر تجربه خرد حاکمند و به ویژه میان جهان خرد ستم‌دیدگان و جهان

کلان سلطه‌گرانی که با کنش‌هایشان ساختارهای کلان ستمگری را ایجاد می‌کنند، متجلی می‌بیند (ریتزر، ۱۳۹۸، ص. ۴۹۸). اسمیت در مفهوم دویارگی به تأکید بر شکافی اشاره دارد که میان سطح خرد و کلان میان تجربه زندگی روزانه و دنیای خارج از زنان اشاره دارد. انتقاد او به این شکاف است که باعث دور افتادن و بیگانگی زنان از دنیای واقعی بیرون از خود شده است.

در واقع آنچه مد نظر دوروتی اسمیت است این که آنچه در واقعیت وجود دارد، زمینه و خاستگاه آن کاملاً مردانه است، اما زنان بیرون از این ساختار و تابعی از آن هستند. از نظر اسمیت مردان برای رسیدن به امور بیرون از خانه و تولید و بازتولید مفاهیم لازم است که از قالب فیزیکی خود خارج شوند و به ساخت و ادامه اموری بپردازند که برای آن‌ها تعریف شده و بدیهی انگاشته می‌شود. اما این زنان هستند که باید در قالب جسم فیزیکی خود باقی بمانند و به وظایف مراقبت در خانه بپردازند. در رابطه با این شیوه عمل، زنان در جایگاه فراهم‌کنندگان شرایطی قرار می‌گیرند که مردان راحت‌تر به وجه مفهومی خودآگاهی بپردازند (اعزازی، ۱۳۹۳، ص. ۲۷).

اسمیت با اشاره به نقش جنبش زنان در سال‌های اخیر بیان می‌کند که چگونه توانسته است به جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته ساخته شده به دست مردان و با تمایلات مردانه انتقاد کند و بر آن خرده بگیرد. در آثار اسمیت می‌بینیم که چگونه در حالتی که تنها یک جامعه‌شناس است می‌تواند نقش یک جامعه‌شناس را داشته باشد و جزئی از این جامعه علمی باشد، اما وقتی از منظر فمینیستی به آن نگاه می‌کند می‌تواند ریشه‌های مردانه‌ای را که تمام جامعه‌شناسی را مفهوم‌بندی و اسکلت‌بندی کرده است را دریابد.

جنسیت و جامعه‌شناسی

همچنان که ذکر شد دوروتی اسمیت برای تمام امور قائل به ریشه‌های اجتماعی است. فمینیست‌ها به‌طور کلی جنسیت، مرد بودن یا زن بودن و به تبع آن نقش‌ها و

موقعیت‌های حاصل از آن را، پدیده‌های اجتماعی می‌دانند؛ اما دوروتی اسمیت نه تنها جنسیت، بلکه دانش تولید شده را نیز دارای ریشه‌های اجتماعی می‌داند که از جامعه‌ای برخوردار است که با مفاهیم مردانه ساختار بندی شده است. از دیدگاه نظریه او، زنان با توجه به موقعیت اجتماعی و جایگاه‌شان در جامعه دیدگاه خاصی دارند که توسط جامعه‌شناسی نادیده گرفته شده است. اسمیت عنوان می‌کند که تجربیات، ارزش‌ها و روش‌های تفکر یا شناخت زنان تا به امروز آشکارا جایی در میان آن چه به منزله دانش‌های مسلط پذیرفته شده‌اند، نداشته است. برای مثال ممکن است جامعه‌شناسی بخواهد علم جامعه باشد، اما علم تمامی پدیده‌های اجتماعی نبوده است. روش، الگوهای مفهومی و نظریه‌های آن، محصول اجتماعی مردانه و مبتنی بر آن است (سیدمن، ۱۳۹۲، ص. ۲۷۵). رویکرد جامعه‌شناسانانه معرفتی دوروتی اسمیت اینگونه است که او برای فعالیت روزانه انسان‌ها بنیادهای اجتماعی قائل است. او بنیاد و پایه زندگی روزانه را در ساختارهای کلان اقتصادی و اجتماعی سیاسی می‌بیند که کل دنیا را در دوره سرمایه‌داری معاصر درنوردیده است. لذا از جامعه‌شناسی مردانه‌ای انتقاد می‌کند که به جای بررسی رابطه این ساختارها با زندگی روزمره آن را نادیده می‌گیرد و به قول ریتزر آن را از دسترس خارج می‌کند و به جای آن به مفاهیمی می‌پردازد که اساسا مردانه هستند.

طبق نظریه دیدگاه دوروتی اسمیت می‌توان به روابط سلطه‌ای اشاره کرد که در نتیجه تولید انواع دانش بر روابط زنان و مردان در حوزه عمومی و خصوصی حاکم شده است. اندیشه اسمیت بر این باور استوار است که دانش در همه حوزه‌ها ادامه‌دهنده و تثبیت‌کننده سلطه بر زنان است. مردان با توجه به موقعیت‌شان در جهان، همخوانی و همنوایی دنیای اجتماعی اطرافشان با مفاهیم و خواسته‌های‌شان و امکان دسترسی به ابزارها و امکانات در جهت تولید دنیای اجتماعی مدنظرشان، کار و فعالیت می‌کنند. مردان در تولید انواع معرفت چنان موقعیت و جایگاه خود را طبیعی می‌انگارند که جای هیچ شک و بحثی نمی‌ماند. اما زنان نه تنها در بیرون از این ساختار

نگه داشته می‌شوند، بلکه در صورت ورود هم با آن بیگانه هستند و باید در فضایی به کار و فعالیت پردازند که بر آن‌ها قالب و غالب شده است.

رویکرد جامعه‌شناسی به معرفت دوروتی اسمیت بر مبنای نوعی جامعه‌شناسی جنسیتی بنا شده است و این علم را برخواسته از دنیایی می‌داند که مردانه است. اسمیت در نظریه دیدگاه صراحتاً اذعان می‌دارد که جامعه‌شناسی نوعی معرفت است که به دست مردان و برای آنان ساخته شده است. در زندگی اجتماعی مردان، کنشگران اصلی زندگی اجتماعی هستند و اگرچه با تغییرات اندکی زنان توانسته‌اند وارد حوزه عمومی شوند که گفتمان آن مردانه است، اما به‌طور کلی این حوزه همچنان در دست مردان است. دانش از جمله دانش پزشکی، روانی، اجتماعی، سیاسی و... از دیدگاه و به خواست آنان تولید و بازتولید می‌شود. جامعه‌شناسی از این منظر جدا نیست و همواره از آنجا که تجربیات، ارزش‌ها و دانش مردان را به سرشت حقیقی تجربه و دانش مبدل می‌سازد، به زدودن و کاستن از قدر و اهمیت تجربیات و ارزش‌های متمایز زنان کمک کرده است. مثلاً در حوزه سیاست به اعتقاد اسمیت (به نقل از آبوت و والاس، ۱۳۸۱) زنان کمتر از مردان به سیاست عمومی علاقمند هستند، چرا که آنان واقعاً احساس کرده‌اند برای تأثیرگذاری بر وقایع امکان کمی دارند و این احساس خود ناشی از آن است که دستور جلسات سیاسی و فرآیندهای سیاست زیر سلطه مردان است. احزاب سیاسی نیز از نظر جنسیتی بی طرف نیستند. زنان از سیاست طرد شده‌اند و مسائل آنان به حاشیه رانده شده است (ماشینی، ۱۳۸۶، ص. ۶۹).

اسمیت این موضوع را بیان می‌کند که تنها راه شناخت جامعه از درون جامعه است، اما زنان دچار از خودبیگانگی شده‌اند. از نظر او خودبیگانگی، شیوه‌ای است که در آن بیگانگی تجربه می‌شود (اعزاز، ۱۳۹۳، ص. ۳۲). زنان در رشته جامعه‌شناسی در جامعه‌ای به شناخت موضوع می‌پردازند که با آن بیگانه هستند، چراکه جامعه و رشته جامعه‌شناسی با مفاهیمی ساخته و پرداخته شده است که مردانه است. از دید دوروتی اسمیت جامعه‌شناس مرد وقتی شروع به کار می‌کند وارد جامعه‌ای می‌شود که از لحاظ

مفهومی نظام‌یافته است. او نه تنها در مقام یکی از اعضای چنین جامعه‌ای به آن قدم می‌گذارد، بلکه شیوه‌ای که به واسطه آن جهان را بررسی می‌کند نیز جزئی از آن جامعه محسوب می‌شود (اسمیت، ۱۹۷۳). به نقل از اعزازی، ۱۳۹۳، ص. ۲۶). زنان از همان ابتدا در رشته جامعه‌شناسی با موقعیت و ساختار دوپاره‌ای روبه‌رو هستند. از یک طرف مفاهیم انتزاعی و ذهنی و از سوی دیگر تجربه زندگی روزانه. اما جامعه‌شناسی باید ابزاری باشد برای اینکه فرد بتواند درک درستی از جهان خود داشته باشد تا بتواند به گونه‌ای که آن را تجربه می‌کند با آن روبه‌رو شود. اما در جامعه‌شناسی کلاسیک و امروزه با ساختاری که دارد چنین چیزی امکان‌پذیر نیست؛ دوروتی اسمیت درباره تجربه زنان می‌گوید: تجاربی مختلف از جهان وجود دارند و پایه‌های این تجارب متفاوتند. ما نباید چارچوب مفهومی خودمان را بر دنیای دیگران تحمیل کنیم (اسمیت، ۱۹۹۰، ص. ۲۵). به نقل از محمدپور و همکاران، ۱۳۸۸، ص. ۱۷۲). اسمیت باور دارد که شکل دانش جامعه‌شناسی بیشتر بر اساس منافع دولت رفاه، انجمن‌های تخصصی و دیوانسالاری‌های عمومی در کنترل، تنظیم و بهنجارسازی تعیین می‌شود تا بر مبنای دغدغه‌ها و دوره‌های‌های انسان‌های حقیقی در روابط اجتماعی واقعی‌شان. اسمیت جامعه‌شناسی جایگزینی را مجسم می‌کرد که هدفش به مبارزه طلبیدن روابط سلطه بود. او جامعه‌شناسی را کندوکاوی انتقادی یا اخلاقی درباره شرایط و لوازم روزمره سلطه به منظور سرنگونی آن‌ها می‌انگاشت (سیدمن، ۱۳۹۲، ص. ۲۸۱).

نتیجه‌گیری

اسمیت به روابط سلطه‌ای توجه می‌کند که ریشه در دانش تولید شده در جامعه دارد که جنسیتی است. نظر او در ارتباط با جامعه‌شناسی به عنوان علمی مردانه و زبان حاکم است. از نگاه دوروتی اسمیت دنیای اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم و مسائلی که با آن روبه‌رو هستیم عمدتاً توسط مردان تئوری‌سازی شده است. اصولاً با مواردی مواجه هستیم که دور از دسترس زنان و با نادیده گرفتن چشم‌انداز آنان ساختاربندی

شده است و موضوعات مربوط به زنان نه تنها به حاشیه رانده شده است، بلکه در تبیین مسائل مربوط به آنان از دیدگاه‌ها و نظریه‌هایی استفاده می‌شود که مردانه است. دیدگاه دوروتی اسمیت به معرفت، از هرگونه‌ای، از علم پزشکی گرفته تا زندگی روزانه، بنیادی اجتماعی دارد. به عنوان مثال او به تأثیر از فوکو از گفتمان روان‌پزشکی انتقاد می‌کند و آن را ابزاری در جهت کنترل و به نام فرآیندهای اجتماعی در جهت حفظ امنیت و گسترش ارزش‌ها و مانعی بر سر ناپهنجاری می‌داند. او با تردیدی جدی به الگوهای پزشکی برای کنترل اینگونه به اصطلاح بیماران نگاه می‌کند. در واقع او برای اینگونه الگوهای پزشکی خاستگاهی سیاسی در جهت رام کردن و سرکوب افراد، قائل است.

اسمیت در رابطه با موقعیت زنان و درک آنان از خود و زندگی روزمره شان به گونه‌ای پیوسته از رویکرد جامعه‌شناسی معرفت استفاده می‌کند. تأکید او بر درک زنان از خود و موقعیت‌شان در جامعه را با چگونگی شکل‌گیری معرفت‌ها ربط می‌دهد. از نظر اسمیت با زنان دوچاره‌ای مواجه هستیم که به دلیل عدم درک درونی از موقعیت‌شان و عدم شناسایی اصول تدوین شده در جامعه قادر به شناخت صحیح و واقعی از جهان اطرافشان نیستند؛ زیرا که اصول و قوانین حاکم بر جامعه، شکل‌گیری و تکامل معرفت‌ها، سازمان‌ها و نهادها، ساختاری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و ... خارج و دور از دسترس شکل گرفته و تعیین شده است. و همزمان زندگی آنان در درون متفاوت از آن چیزی است که در بیرون تعریف شده است. این دوپارگی شکافی را بین عین و ذهن بوجود آورده است که حامل مشکلات عدیده‌ای است. از نظر او علم به‌طور کلی و جامعه‌شناسی به صورت خاص در دام جنسیت گرفتار است و معرفت‌های تولید شده دچار سوگیری مردانه شده است.

با وجود انتقادهایی که به جامعه‌شناسی با خاستگاهی اجتماعی مردانه شده است اما هنوز تغییر چندانی در روند آن صورت نگرفته است. هم‌اکنون هم در این رشته بیشتر نظریه‌پردازان مردان هستند و تحقیقاتی که انجام می‌شود، و حتی موضوع تحقیق، بر پایه

نظریات مردان جامعه‌شناس است که نهایتاً به کل جامعه تعمیم داده می‌شود. اگر تحقیقی در حوزه زنان صورت می‌گیرد در بیشتر موارد با همین رویکردها انجام می‌شود و نتوانسته است قالب درستی را به خود بگیرد.

نهایتاً با توجه به دیدگاه‌های دوروتی اسمیت و بر مبنای نظریه دیدگاهش باید در اعمال و کاربرد و تقلید بی‌مهابا از جامعه‌شناسی مدرن دقت داشته باشیم تا در فرآیندهای شناخت، توسعه و مدیریت اجتماعی گرفتار تسلط رویکرد مردسالارانه نشویم. لذا در کاربرد جامعه‌شناسی برای توضیح و شناخت جهان در جهت توسعه جوامع باید آراء فمینیست‌ها نسبت به جامعه‌شناسی در نظر گرفته شود.

نظریه‌پردازان فمینیست هر چند هم اندک توانسته‌اند در این حوزه به فعالیت‌هایی دست بزنند و ساختار جامعه‌شناسی کلاسیک را به مبارزه بطلبند. فمینیست‌ها با انتقاد از جنسیتی شدن معرفت خواستار بیرون آمدن زنان از انزوای تولید معرفت شده‌اند. و در تلاش‌اند تا به زنان این فرصت داده شود تا بتوانند در این حوزه و بر مبنای دیدگاه خودشان از دنیای اجتماعی به تولید معرفت پردازند.

کتابنامه

آبوت، پاملا و والاس، کلر (۱۳۹۱). *جامعه‌شناسی زنان*. ترجمه: منیژه نجم عراقی. تهران: نشر نی.

اعزازی، شهلا (۱۳۹۳). *فمینیسم و دیدگاه‌ها: مجموعه مقالات*. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

برگر، پیتر و لوکمان، توماس (۱۳۹۴). *ساخت اجتماعی واقعیت*. ترجمه: فریبرز مجیدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

سیدمن، استیون (۱۳۹۲). *کشاکش آرا در جامعه‌شناسی*. ترجمه: هادی جلیلیان. تهران: نشر نی.

ریتزر، جورج (۱۳۸۹). *نظریه جامعه‌شناسی*. ترجمه: هوشنگ ناییبی. تهران: نشر نی.

صادقی فسائی، سهیلا (۱۳۸۹). *ضرورت نظریه‌پردازی در حوزه مسائل زنان از تحقیق تا نظریه*.

فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان، سال سیزدهم، شماره ۵. صص ۱۸۵-۲۲۸.

علیزاده، عبدالرضا؛ ازدری زاده، حسین و کافی، مجید (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی معرفت: جستاری در تبیین رابطه ساخت اجتماعی واقعیت و معرفت‌های بشری. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. کنوبلاخ، هوبرت (۱۳۹۶). مبانی جامعه‌شناسی معرفت. ترجمه: کرامت‌اله راسخ. تهران: نشر نی. کوزر، لوئیس (۱۳۷۳). جامعه‌شناسی معرفت. ترجمه: سعید سبزیان. نامه علوم اجتماعی. دانشگاه تهران. صص ۲۱۱-۲۳۵.

ماشینی، فریده (۱۳۸۶). زنان و تجربه مشارکت سیاسی. آیین. شماره ۸، صص ۶۶-۷۱. محمدپور، احمد؛ بوستانی، داریوش؛ صادقی، رسول و رضایی، مهدی (۱۳۸۸). تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی. پژوهش زنان. دوره ۷، شماره ۲۱، صص ۱۵۱-۱۸۶.

هاردینگ، سارا (۱۹۸۷). فمینیسم و روش‌شناسی. مترجمان: اخوان، غسل. امیریان، سارا. پاشا، لاله. حضوری، امین. لیماک، صنوبر. زینالی، طاها. ویرایش و نشر: پراکسیس. ۱۳۹۴.

Cannon, Julie Ann Harms. (۱۹۹۶). The Social Construction of Knowledge: An Evaluation of the Works of Dorothy E. Smith and Patricia Hill Collins University of Nebraska-Lincoln. Volume: ۲۰ issue: ۳, page(s): ۹-۲۴.

Dorothy, E. Smith. (۱۹۸۴). The Deep Structure of Gender Antithesis: Another View of Capitalism and Patriarchy. Ontario Institute for Studies in Educational. Volume: ۸ issue: ۴, page(s): ۹۹۵-۱۰۰۲.

Hawkesworth, Mary. (۱۹۹۹). Analyzing Blacklash: Feminist Standpoint Theory as Analytical Tool. Women's Studies International Forum, Vol ۲۲. No ۲. PP ۵۳۵-۵۵۵.

K. Carroll, William. (۲۰۱۰). You Are Here, Interview with Dorothy E. Smith. Socialist Studies/Études socialistes ۶(۲) Fall: ۹-۳۷.

MacCarthy, E. Doyle. (۲۰۰۰). Sociology of Knowledge. edited by Edgar F. & Rhonda J.V. Montgomery. Encyclopedia of Sociology (۵ vols) ۲/e: ۵۳-۰۰. https://en.wikipedia.org/wiki/Dorothy_E._Smith